

کارل مارکس در ترازو

نقد اویگن بوم-باورک بر مارکس و پاسخ رودولف هیلفردینگ به این نقد
با مقدمه پل سوئیزی

ترجمه محمود صدری

www.ketab.ir

F/14442/1

بوم-باورک، اویگن فون، ۱۸۵۱ - ۱۹۱۴م.	سرشناسی
Böhm-Bawerk, Eugen von	
نقد مارکس در ترازو: نقد اویگن بوم - باورک بر مارکس و پاسخ رودولف هیلفردینگ به این نقد با مقدمه پل سوئیزی؛ ترجمه محمود صدری؛ ویراستار گیتی فانی	عنوان و نام پدیدآور:
تهران: انتشارات دنیای اقتصاد، ۱۳۹۷.	مشخصات نشر:
۲۷۰ ص ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.	مشخصات ظاهری:
۷-۳، ۷-۰، ۴-۰، ۶۰-۹۷۸	شابک:
فیفا	وضعیت فهرست نویسی:
Zum abschluss des marxschen system = 1984. عنوان اصلی:	یادداشت:
کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان 'Karl Marx and the close of his system' به فارسی برگردانده شده است.	یادداشت:
نقد اویگن بوم - باورک بر مارکس و پاسخ رودولف هیلفردینگ به این نقد با مقدمه پل سوئیزی.	عنوان دیگر:
مارکس، کارل، ۱۸۱۸ - ۱۸۸۳، م. س. یه - نقد و تفسیر	موضوع:
Marx, Karl, 1818-1883. Kritik und Interpretation	موضوع:
اقتصاد مارکسیستی	موضوع:
Marxian economics	موضوع:
ارزش	موضوع:
Value	موضوع:
هیلفردینگ، رودولف، ۱۸۷۷ - ۱۹۴۱م.	شناسه افزوده:
Hilferding, Rudolf	شناسه افزوده:
سوئیزی، پل مارلور، ۱۹۱۰ - ۲۰۰۴م، مقدمه نویس	شناسه افزوده:
Sweezy, Paul M. (Paul Marlor)	شناسه افزوده:
صدری، محمود، ۱۳۴۰ - مترجم	شناسه افزوده:
مارکس، کارل، ۱۸۱۸ - ۱۸۸۳م. سرمایه	شناسه افزوده:
Marx, Karl, 1818-1883. Kapital	شناسه افزوده:
HB۵۰۱/م۲س۴۰۸۲ ۱۳۹۷	رده بندی کنگره:
۳۳۵/۴۱	رده بندی دیویی:
۵۳۳۰۶۹۶	شماره کتابشناسی ملی:

- ۷ پیشگفتار مترجم
۱۵ مقدمه ویراستار نسخه انگلیسی

کتاب اول: کارل مارکس و انسداد نظام او
«اویگن بوم-باورک»

- ۳۹ مقدمه
۴۳ فصل اول: تئوری ارزش و ارزش اضافی
۵۳ فصل دوم: تئوری نرخ متوسط سود و نرخ متوسط قیمت تولید
۶۱ فصل سوم: مسئله تناقض
۹۵ فصل چهارم: «طال سیستم مارکسی - سرچشمه و شاخ و برگ‌هایش
۱۳۱ فصل پنجم: جانبداری ورنر سومبارت

کتاب دوم: در باب نقد بوم-باورک بر مارکس
«رودولف هیلفردینگ»

- ۱۴۹ مقدمه
۱۵۱ فصل اول: ارزش به مثابه مقوله‌ای اقتصادی
۱۷۵ فصل دوم: ارزش و سود متوسط
۲۰۹ فصل سوم: نگرش سوبژکتیویستی

پیوست: در باب اصلاح ساختمان نظری بنیادی مارکس در جلد سوم «سرمایه»
«لادیسلائوس کورن بورژوازیست»

- ۲۴۶ یادداشت‌ها
۲۵۵ واژه‌نامه
۲۵۹ فرهنگ نام‌ها
۲۶۳ نمایه نام‌ها

سال‌های ۱۸۴۸ تا ۱۹۱۷ میلادی از جنبه جدال‌های نظری و عملی میان سوسیالیسم و لیبرالیسم، از دوره‌های ممتاز تاریخ جهان به‌شمار می‌رود. این دوران با انقلاب‌های همزمان در کشورهای اروپایی آغاز می‌شود و با انقلاب سوسیالیستی روسیه پایان می‌یابد. در همین دوران است که شالوده‌منازعات قرن بیستمی برپایه تقابل بازمایه‌ها، سوسیالیسم و لیبرالیسم ریخته می‌شود و طرفین منازعه را به بازاندیشی‌های بنیادین در حوزه‌های نظری و عملی وادار می‌کند. از سال ۱۸۴۸ که کارگران اروپایی به رهبری احزاب و متفکران چپ‌گرا بر دولت‌های اروپایی شوریدند تا ۱۹۷۱ که سوسیالیست‌ها حدود سه ماه قدرت را در پاریس به‌دست گرفتند، اقتصاددانان سوسیالیست میدان‌دار اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی بودند و نظریه‌پردازان اقتصاد آزاد، زیر سایه مارکس قرار داشتند و نظریاتشان قابلیت عمومی شدن نداشت. یک سوی منازعه، سوسیالیست‌های وفادار به کارل مارکس و بعضاً منتقدان بودند که مباحث شورانگیز و نظم‌شکن مطرح می‌کردند و توده‌ها را به وجد می‌آوردند و سوسیالیست‌های دیگر منازعه، اقتصاددانان پیرو آدام اسمیت و دیوید ریکاردو بودند که تأکیدشان بر آزادی اقتصادی در چارچوب نظم مستقر، تکافوی تمناهای دگرگونی‌طلبانه و رادیکال را نمی‌کرد. وانگهی اقتباس هوشمندانه مارکس از اسمیت و ریکاردو در زمینه تئوری ارزش، واضعان و شارحان و حامیان اقتصاد آزاد را در وضع دشواری قرار داده بود و به‌درستی نمی‌دانستند با

رهبران فکری «مصادره شده» خود چه کنند.

اما در گرماگرم هزیمت اندیشه اقتصاد آزاد در برابر اندیشه‌های سوسیالیستی، دو رخداد تقریباً همزمان به کمک طرفداران اقتصاد آزاد آمد. رخداد اول ظهور کارل منگر (۱۸۴۰-۱۹۲۱ م.) اقتصاددان اتریشی بود. وی با وارد کردن نقدهایی اصولی به پیشگامان لیبرالیسم، به ویژه آدام اسمیت و دیوید ریکاردو بنای اندیشه‌ای تازه را در اقتصاد آزاد گذاشت که طبق معیارهای اواخر قرن نوزدهم، اندیشه‌ای پیشاهنگ و از جهاتی رادیکال بود. نظریه اقتصادی منگر از آن جهت پیشاهنگ و رادیکال شمرده می‌شود که - ری نقدی بنیانی بر جانمایه فکری اقتصاددانان کلاسیک یعنی «نظریه ارزش مبتنی بر هزینه تولید» بود. اقتصاددانان کلاسیک معتقد بودند ارزش کالاها امینهای از هزینه تولید و کار نهفته در آنهاست. مارکس این بخش از نظریات اسمیت و ریکاردو را اخذ کرده و پرورده بود و با افزوده‌هایی اختصاصی، اعتبار تأثیر سرمایه ثابت (زمین و ساختمان و ابزار کار و ماشین آلات) بر ارزش و به تبع آن قیمت کالاها را زیر سوال برده بود. اما منگر با سست کردن بنیان‌های نظری اقتصاددانان کلاسیک، علاوه بر جان بخشیدن به نظریات اقتصاد آزاد، پاره‌ای مبانی اقتصادی مارکس را نیز مخدوش کرد.

رخداد دوم، انتشار جلد سوم «کاپیتال» و نقد اویگن بوم-باورک بر این کتاب و پاسخی بود که رودولف هابزاس و بنفلیت به این نقد داد. جلد اول کاپیتال، که مهم‌ترین کتاب اقتصادی مارکس است، مهم‌ترین سند اقتصادی جنبش چپ به شمار می‌رفت، سال ۱۸۶۷ یعنی در اوج رخدادهای سوسیالیستی منتشر شد. نظریه محوری این جلد، مفهوم «منشا ارزش و قیمت کالا» بود. مارکس در این کتاب این گونه استدلال می‌کند که ساعات کار کارگر دو بخش دارد. بخش اول آن ساعات کار لازم است که کارگر به اندازه مایحتاج خود و خانواده‌اش کار می‌کند و مطابق آن هم دستمزد می‌گیرد. تا اینجا کار مبادله‌ای منصفانه و مانند همه مبادله‌های مبتنی بر رد و بدل شدن ارزش‌های برابر رخ می‌دهد. اما از آن به بعد هرچه کارگر کار می‌کند در قالب ارزش اضافی، نصیب سرمایه‌دار می‌شود و مبادله کار و دستمزد را غیرمنصفانه می‌کند. مارکس در اینجا با این پرسش مواجه می‌شود که اگر قیمت کالاها

همان ارزش کالاها هستند چرا کالاها در بازار گاهی با قیمتی بیش از ارزش خود مبادله می‌شوند و گاه دیگر با قیمتی کمتر از ارزش. مارکس، پاسخ این پرسش را به انتشار جلد‌های بعدی کاپیتال ارائه داد که تا خودش زنده بود منتشر نشد. جلد‌های دوم و سوم کاپیتال را فردریش انگلس، دوست و همفکر و همکار مارکس، در سال‌های ۱۸۸۵ و ۱۸۹۴ منتشر کرد.

دو کتاب و مقاله‌ای که در این مجلد آمده است، ادامه داستان کشاکش نظریه‌پردازان سوسیالیسم و اقتصاد آزاد است و مقدمه عالمانه‌ای که پل مارکس، سوتیزی و راستار نسخه انگلیسی برای آن نوشته است، جای چندانی برای معرفی دوباره بوم‌باورک و هیلفردینگ و کتاب‌های ایشان و ایضا لادسلانوس فون بورکیوویچ و مقاله مهم او که پیوست همین کتاب است، باقی نگذاشته است.

شاید سه نکته می‌شود به مقدمه سوتیزی افزود طرح این پرسش باشد: در روزگار کنونی، که کلی‌الظاهر سوسیالیسم هزیمت شده است و در جای جای جهان همه از آزادی و خصوصی‌سازی سخن می‌گویند، بیرون کشیدن دو کتاب قلمی مارکس و ستایش کارل مارکس از زیر آواری حدوداً یک سده‌ای، و خوانش مارکس از چنین منظری چه توجیهی دارد؟ پاسخ کمابیش روشن است: نخست اینکه نقد بوم‌باورک بر مارکس، هنوز هم بی‌همتا است و از اردوگاه سوسیالیست‌ها، هنوز پاسخی همسنگ پاسخ هیلفردینگ به آن داده نشده است. دیگر اینکه هنوز بحران ضد سرمایه‌داری سر داده می‌شوند و توده‌ها در پی آن روان می‌شوند؛ هنوز احزاب سوسیالیستی در گوشه و کنار جهان رای می‌آورند و بعضاً از رقیبان غیر سوسیالیست خود موفق‌ترند؛ هنوز در کشورهای صنعتی بحران‌هایی گاهگاهی رخ می‌دهد که با تئوری «بحران سرمایه‌داری» مارکس هم می‌شود توضیحشان داد. هنوز پرسش‌ها و دغدغه‌های مارکس وجود دارند و حتی با وجود بهبود چشمگیر سطح زندگی در سراسر جهان، بسیاری کسانی که یا استثمار می‌شوند یا خودشان چنین تصویری دارند و مادام که چنین واقعیتی یا تصویری وجود دارد، لاجرم شیخ مارکس هم بالای سر جهان خواهد ماند. نشانه‌ها می‌گویند این شیخ فعلاً ماندگار است و مطالعه در احوال آن لازم.

بوم-باورک و هیلفردینگ، هر جا اصطلاحی به کار می‌برند درباره آن توضیحات دقیق و موشکافانه می‌دهند. این اصطلاحات در زبان آلمانی که این دو اقتصاددان کتاب‌هایشان را با آن نوشته‌اند و زبان‌های لاتین و گاهی هم یونانی و اسپانیایی، که هر دو مولف از آنها اقتباس‌هایی کرده‌اند و ایضا در ترجمه انگلیسی این اصطلاحات ابهامی نیست. اما برخی واژگان فارسی که معادل این اصطلاحات اروپایی قرار می‌گیرند در برخی جاها موجب ابهام می‌شوند. هفت اصطلاح زیر که در سه گروه دسته‌بندی شده‌اند جزو ارکان بحث‌های کتاب هستند و باز شناختن آنها از یکدیگر و دریافت آنها به همان طریق که مولفان در نظر داشته‌اند، ضرورت دارد:

- ذهن گرایی و عینیت‌گرایی (subjectivism and objectivism):

این اصطلاح و بن‌مایه‌های زبانی آنها، در جدال دیرپای فارسی‌زبانان مارکسیست و نیرمارکسیست، ناخواسته تحریف شده‌اند. «ذهن‌گرایی» یا «ذهنیت‌گرایی» معاداً راقع‌بین نبودن و خیال‌پرداز بودن و در مجموع، «علمی نبودن» تعبیر شده است. یعنی گفته شده است آن کس که ذهن‌گرایا ذهنیت‌گراست، واقعیت‌ها و حقایق را رانهاد و به او هام چسبیده است. از این حیث، اطلاق لفظ ذهن‌گرا بر افراد، نوعی ناسزاگویی تلقی شده است و غالب افراد می‌کوشند در مظان این «اتهام» قرار نگیرند. در نقطه مقابل، «عین‌گرایی» یا «عینیت‌گرایی» معادل واقع‌بینی و روشن‌اندیشی نگاشته شده و اطلاق آن بر افراد، ستایش و اتصاف فضیلت «علمی بودن» فرود شده است. حال آنکه در دنیای تفکر، این دو اصطلاح کاملاً خنثی و بی‌طرفانه اطلاق آنها بر افراد و پدیده‌ها فقط بیانگر دستگاه معرفتی انسان‌ها در زمینه شناخت و واقعیت است. نه ذهن‌گرایان، جهان عینی برآمده از شناخت را منکرند نه غیرگرایان، جهان ذهنی برآمده از عینیت را.

در زبان‌های اروپایی، این بحث از دو بن‌واژه «سوژه» و «اُبژه» آغاز می‌شود. سوژه یعنی «اندیشنده و شناسنده و کننده». شکل بسط‌یافته این اصطلاحات چنین است: «انسان آنگاه که می‌اندیشد و انسان آنگاه که می‌شناسد و انسان آنگاه که عمل می‌کند». پس معنای واژه سوژه، که در متون فارسی این همه

پیچیده می‌نماید، «فرد انسان» است که فکر می‌کند و از محیط پیرامونش سرد می‌آورد و عمل می‌کند. مثلاً وقتی گفته می‌شود «الف، ب را نگاه می‌کند»، الف در اینجا همان سوژه است که در دستور زبان فارسی بسیار بی‌پایه به آن می‌گویند فاعل و ب همان اُبژه است که باز هم بسیار بی‌پایه، مفعول نامیده می‌شود. لفظ حشوآلوده «فاعل شناسا» هم در زبان فارسی رایج است که فقط واژه سراسر سوژه را بی‌سبب پیچیده می‌کند. بدین ترتیب وقتی گفته می‌شود کسی ذهن‌گرا یا ذهنیت‌گراست، یعنی روش علمی او در فهم حقایق جهان به این شکل است که به مدد قوه عقلش - بیش یا کم - جهان را تصور می‌کند. جهان را برپایه این تصور، می‌شناسد و آنگاه از مجموع آنچه فهمیده است، تصویری از جهان می‌سازد و این تصویر، مددکارِ عمل او می‌شود. نتیجه عینیِ تئوریِ این است که جهان مسخر اندیشه آدمی است.

عین سراسر عینیت هم به مدد قوه عقلش - بیش یا کم - به جهان می‌نگرد، تصویری از جهان که سبب می‌کند، جهان را برپایه این تصویر کشف شده می‌شناسد و همین تصویر کشف شده، مددکارِ عمل او می‌شود. نتیجه عملی عینیت‌گرایی این است که اراده‌ها را بر اراده انسان چیره است، اما با شناخت قوانین هستی می‌توان جهان را مسخر کرد.

جانمایه مباحث کارل مارکس در کتاب کاپیتال، کشف قوانین اقتصادی جهان به مدد تفکر عینیت‌گرایی است، جانمایه کتاب اویگن بوم-باورک نقد مارکس از منظر ذهنیت‌گرایی است و پاسخی که رولاند هیلفردینگ به نقد بوم-باورک می‌دهد، توضیح عینیت‌گرایی مارکس است که در اصطلاحات بعدی توضیح داده می‌شود. در ترجمه این کتاب بران سولوی از این سوء تفاهم زبانی و فلسفی، گاهی از معادل‌های فرانسوی این اصطلاحات، که در زبان فارسی هم رواج دارند، استفاده می‌شود: سوژه و اُبژه به تبع آن، سوژکتیویسم، سوژکتیویست، سوژکتیویستی، سوژکتیو، سوژکتیویته، اِبژکتیویسم، اِبژکتیویست، اِبژکتیویستی، اِبژکتیو، اِبژکتیویته.

۲- ارزش محصول (product value)، قیمت محصول (price of prod-uct)، قیمت تولید (price of production): این سه اصطلاح که در سراسر این کتاب و مکرراً درباره آنها بحث می‌شود در ادبیات عینیت‌گرای مارکس

و هیلفردینگ یک معنا دارند و در ادبیات ذهنیت‌گرای بوم-باورک معنایی دیگر. مارکس و هیلفردینگ می‌گویند: وقتی کالایی تولید می‌شود، سرمایه‌ای که موجب ساخت آن شده دو بخش دارد. بخش اول تجهیزات و مواد اولیه‌ای است که سرمایه‌دار آن را خریده و در جایی مستقر کرده است. این بخش سرمایه، سرمایه ثابت یا سرمایه مرده است که تا روح کار در آن دمیده نشود، چیزی به ارزش آن اضافه نمی‌شود. بخش دوم سرمایه، سرمایه متغیر یا کار کارگر یا کار زنده است که موجب افزایش ارزش سرمایه ثابت مرده می‌شود. ارزش جدید که مجموع ارزش قبلی و ارزش کار کارگر است، «ارزش محصول» نامیده می‌شود. محصول تا به بازار نرود و مبادله نشود، نامش کالا نیست، بلکه محصول، یا جنسی است که فقط قابلیت مصرف دارد و لاغیر. از لحظه‌ای که سرمایه‌دار این محصول یا جنس را به بازار می‌برد، فرایند تبدیل موجودیت کیفی ارزش محصول، به موجودیت کمی قیمت محصول آغاز می‌شود. در این مرحله سرمایه‌دار لزوماً نمی‌تواند کالای خود را به قیمتی بفروشد که هزینه‌های صرف سرمایه ثابت و سرمایه متغیر کرده به او برگرداند و سودی را به انتقال دار نصیب کند. در این مرحله پای «قیمت تولید» به میان می‌آید که حاصل فرایند خرید و فروش است. کالاها گاهی بالاتر از ارزش خود فروخته می‌شوند و گاهی پایین‌تر از ارزش. اما این نوسان‌ها، یکدیگر را جبران می‌کنند و محور ارزش‌های خلق‌شده در هر جامعه‌ای با مجموع قیمت‌های تولید آن جامعه برابر است.

پاسخی که بوم-باورک از منظر ذهنیت‌گرای بوم-باورک می‌دهد این است: اولاً برای اینکه شیئی خرید و فروش شود، لزومی ندارد که محصول کار باشد. زمین و آب و جنگل و منابع معدنی حاصل کار کسی نیستند اما انسان‌ها حاضرند برای تصاحب آنها پول بپردازند. پس ارزش این خویشتنی‌های پرترفدار هیچ ربطی به کار کارگر ندارد. ثانیاً هیچ شیء و جنس و کالایی، مادام که کسی آن را نخواهد و برایش ارزش ذهنی نداشته باشد، پیشیزی نمی‌ارزد و فرقی نمی‌کند که چنین شیء و کالایی محصول صدها ساعت کار و صرف سرمایه‌ای هنگفت باشد یا بدون هیچ هزینه‌ای به‌دست مالکش رسیده باشد. اصطلاحات غامض ارزش محصول و قیمت محصول و قیمت تولید

هم چیزی را توضیح نمی‌دهند. هر تولیدی یک هزینه تمام‌شده (cost price) دارد که مجموع هزینه‌های خرید لوازم و مواد اولیه و دستمزدها و مالیات‌ها و امثال اینهاست. وقتی هم که کالا به بازار می‌رود، این ترجیحات خریداران و نسبت عرضه و تقاضاست که قیمت آن را تعیین می‌کند. هیچ کالایی ارزش ذاتی ندارد و انتخاب خریداران است که به آن ارزش می‌بخشد.

۳- انتزاع و انضمام (abstraction and concreteness): الفاظ انتزاع و انتزاعی و منتزع شدن و منتزع کردن از یک سو و الفاظ انضمام و انضمامی و منضم شدن و منضم کردن از طرف دیگر، از الفاظ پربسامد در ادبیات کارل مارکس و پیروان او هستند. این بحث هم مانند بحث ذهنیت‌گرایی و عینیت‌گرایی، در وهله نخست بحث زبانی است و در وهله بعدی بحث فلسفی. از جنبه زبانی تقریباً همه اسامی معنی، یعنی واژه‌هایی که مابه‌ازای بیرونی ملموس ندارند، در وجودشان وابسته به دیگری است، ذیل مفهوم انتزاع قرار می‌گیرند. مثلاً واژه «دوست» اسم معنی است؛ زیرا بی‌حضور انسان معنی ندارد. واژه‌هایی که برای میدانن سیای محسوس مثلاً گیاهان و حیوانات و اجسام به‌کار می‌روند، اسم ذات هستند. در زمره امور انضمامی. برخی ادیبان و زبان‌شناسان، از گروه سوم اسامی یعنی اسامی «بین‌بین» یا بینابین هم نام می‌برند که ظاهراً حدفاصل اسامی معنی و اسامی ذات هستند. مثلاً می‌گویند پگاه و غروب، عینیت ندارند اما در عین حال قابل حس هستند، یا گرسنگی به حواس پنجگانه شناخته نمی‌شود اما به هر حال حس می‌شود.

معنای فلسفی انضمام و انتزاع، نزدیک به این معنای زبان‌شناختی است اما عیناً همین نیست. پدیده انضمامی یعنی وجود مستقل و یگانه، اسم ذاتی که همه چیزش در معرض شناخت حسی است. فیلسوفان ایرانی و غربی، به جای الفاظ انتزاع و انتزاعی از الفاظ تجرید و مجرد و در معنای وجود در زمانی و فرامکانی یا لازمان و لامکان استفاده می‌کردند. به جای الفاظ انضمام و انضمامی هم غالباً از الفاظ تحیز و متحیز استفاده می‌شد که دلالت داشت بر تقید مکانی و محاط بودن در حسیات. مثلاً وقتی کسی درباره خودکار، مداد یا خودنویس مشخصی فکر می‌کند یا درباره‌اش حرف می‌زند، سروکارش با پدیده انضمامی یا شئی مشخص است. این شئی ممکن است کوچک

یا بزرگ باشد؛ سیاه، سفید یا رنگ دیگری باشد؛ ساخت این یا آن کارخانه باشد؛ اما وقتی همین فرد به دیگری می‌گوید خودکار، مداد یا خودنویسی به من بده، فرد دوم این خواص پیش‌گفته را در ذهن ندارد و فقط کلیتی به نام خودکار، مداد یا خودنویس پیش چشمش می‌آید که ابزاری است برای نوشتن. در اینجا آن شیء انضمامی، خواص ممیزه‌اش را از دست می‌دهد و به موجودیتی انتزاعی تبدیل می‌شود. انتزاع یعنی تصویر کلی و یکپارچه از امور جزئی و کثیر.

نکاتی درباره ارجاعات

ارجاعات ویراستار انگلیسی و مولفان کتاب، بعضاً به شکل درون‌متنی آمده به درجۀ ترجمۀ فارسی هم به همان روش عمل شده است؛ گاهی هم به شکل پانویس آمده است. [کتاب انقلاب] شماره‌گذاری شده و به بخش یادداشت‌ها در آخر کتاب منتقل شده است. غالب ارجاعات درون‌متنی به چاپ اول جلدهای اول و دوم و سوم کاپیتال است. نحوه درج درون‌متنی بدین شکل است: (I, 45) یعنی کاپیتال، جلد اول، صفحه ۴۵. برای جلدهای دوم و سوم هم بر همین سیاق و مثلاً به شکل (II, 45) و (III, 15) آمده است. در مواردی که پس از عدد صفحه، ff اضافه شده، مثلاً صورت (III, 186 Ff) یعنی در صفحه ۱۸۶ و صفحات بعدی. جاهایی هم که پس از عدد صفحه، n اضافه شده، مثلاً به شکل (III, 186 n) یعنی در پانویس صفحه ۱۸۶. توضیحات پانویس و [قلاب‌های] درون متن از متن فارسی است، مگر قید شده باشد که از مولفان است.